هو العلیم

مسافت بین عبد و رب مسافت معرفت و عبور از نفس است

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۳

- مجلس هشتم

بیانات

آیت‌اللَه حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ أن الرَّاحِلَ إِلَيك قَرِيبُ الْمَسَافَةِ وَ أَنَّك لَا تَحْتَجِبُ عَنْ خَلْقِك إِلَّا ان تَحْجُبَهُمُ الْأَعْمَالُ دُونَك.

کسی که به سمت تو بار سفر می‌بندد مسافت چندانی را نمی‌پیماید و مسافت او نزدیک و قریب است و تو خود را از خلق خود در حجاب و پرده نیاوردی ولی اعمال آن‌ها موجب شده که تو در حجاب باشی.

راجع به این فقره که سفر به پروردگار چرا قریب است، مطالبی عرض شد. دیشب صحبت به اینجا رسید که طبقِ قاعده‌ی فلسفی و همین‌طور بر اساس

مبانی شهود هیچ وجودی از پروردگار به خود ما نزدیک‌تر نیست، یعنی اگر ما بدن خود را، همین بدن مادّی خود را لحاظ کنیم چقدر این بدن به خود ما نزدیک‌تر است؟ وقتی یک شخص لباس می‌پوشد مالک این لباسش است، مالک است. یک شخصی بیاید ادّعا کند می‌گوید نه من مالک این لباس هستم تو چه‌طور ادّعا می‌کنی و می‌خواهی این لباس را ببری؟ نسبت به آن لباس و پیراهن خود احساس ملکیت می‌کند از این لباس که انسان بر تن می‌کند خودِ بدن و جسم انسان به انسان از همه چیز نزدیک‌تر است که همان روح و نفس باشد که همان بدن فیزیکی است حالا خدای متعال می‌فرماید: ما از همین بدن به تو نزدیک‌تر هستیم، از همین رگ گردن به تو نزدیک‌تر هستیم.

و به‌طور کلّی اختیار و انتخاب و مالکیت، از آنِ حقیقت و ذاتی خواهد بود که نسبتِ به یک شیء از دیگران اولویت داشته باشد. چون ما لباسی را که تهیه می‌کنیم قلمی را که تهیه می‌کنیم مدادی را که تهیه می‌کنیم منزلی را که تهیه می‌کنیم از دیگران

نسبت به این [ها] اولویت داریم. ما مالک [این‌ها] هستیم. مرد وقتی زنی را به حباله‌ی نکاح خود درمی‌آورد.

چرا دیگران نسبت به این زن حرام هستند؟ چون مرد نسبت به این زن یک نوع احساس مالکیت دارد و خدواند متعال بر این اساس، ولایت مرد را بر زن تلکیف کرده که ولی زن مرد است حتّی پدر او دیگر ولی او نیست یعنی وقتی که زن شوهر می‌کند اگر پدر او او را امر به چیزی کند و شوهر او امر به خلاف، حرام است دیگر امر پدر را اطاعت کند حرام است. ولایت دیگر منتقل به شوهر شده است و این احساس، احساس یک نوع مالکیت است حالا مالکیت نه به عنوان مالکیت فرض کنید زمین و ساختمان نه! آن قسم که خب صحیح نیست. یک نوع اختصاص.

وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ[1] هم همین است، خدای متعال که آسمان و زمین را نخریده است تا اینکه مالک او بشود؛ معنای مُلک در اینجا اختصاص

---

[1] سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۹.

است یعنی زمین و آسمان مختصّ به این ذات است به کس دیگری تعلّق ندارد. لذا بر دیگران حرام است که با این زن ازدواج کنند چرا؟ چون تصرّفِ در حقّ و مِلک غیر در اینجا تلّقی می‌شود و اسلام حرام کرده است و تجویز نکرده است.

لذا بدن انسان هم از این قاعده مستثنی نیست بلکه مصداقِ اتمّ این قاعده است ما اختیار بدن خود را داریم یا نداریم؟ بله داریم. امروز این غذا را بخوریم فردا آن غذا را بخوریم این اختیار داشتن بدن است دیگر، الآن آب بخوریم یک ساعت دیگر نخوریم امروز مریض می‌شویم این دارو را مصرف کنیم این‌ها همه اختیاراتی است که در جهت مالکیتِ بر جسم، انسان اعمال می‌کند اگر فرض کنید که یک نفر در خیابان راه برود شما می‌روید حتما به زور تو دهانش غذا بکنید؟ نه! چرا؟ به شما ارتباطی ندارد، اختیار او که در دست شما نیست، او اختیارش مالِ خودش است اصلًا می‌خواهد از گرسنگی بمیرد خب بمیرد به شما چه ارتباطی دارد؟ مگر اینکه آن‌وقت دیگر در تحت یک قاعده‌ی دیگری می‌آید که حالا

این را بعداً عرض می‌کنیم. یکی می‌خواهد برود خودش را از کوه بیندازد پایین برود بیندازد، یکی می‌خواهد خودش را برود بکشد برود بکشد. طبق قاعده‌ی اولی هیچ ارتباطی به ما ندارد هر کس اختیار خودش را دارد.

اینی که من عرض می‌کنم این همان قوانین بین الملل است ها! الآن حقوق بشر و قوانینِ بین الملل به این‌طور حکم می‌کنند. می‌گویند اگر کسی خواست خودکشی کند کسی نمی‌تواند جلوی او را بگیرد، اختیار خودش را خودش دارد. حالا این قضیه الآن منسوخ شده است ولی در سابق این‌قدر این توحّش و بَربَریت غرب حاکم بود این قانون دوئلی که می‌گفتند این به خاطر همین بود دو نفر می‌آمدند شرط می‌بستند ما بر سر این قضیه دوئل می‌کنیم دوئل می‌دانید یعنی چی؟ یعنی یک قراردادی می‌بستند بر اینکه طرفین حقّ دارند همدیگر را بکشند در صورتی‌که بر طبق این قانون حرکت کنند. حرکت می‌کردند چند متر این به آن طرف می‌رفت پشتش را می‌کرد این هم به این طرف یک مرتبه وقتی آن قدم‌ها تمام می‌شد برمی‌گشتند و

با تیر همدیگر را می‌زدند و می‌کشتند خیلی راحت؛ و قانون هم جلوی آن‌ها را نمی‌گرفت قانون جلویشان را نمی‌گرفت خودشان خواستند. می‌خواست نکند، خودش خواسته.

سابق به خصوص در فرانسه، قانون دوئل اول در فرانسه آمد دیگر، و بعد به اتریش و سایر جاهای دیگر هم سرایت کرد. این قانون چه است؟ حیوان است دیگر، حیوان هم همین کار را می‌کند دیگر، حیوان وقتی که بر سر یک چیز دعوا می‌کنند بلند می‌شوند همدیگر را پاره می‌کنند بالأخره یکی بر دیگری غلبه می‌کند یکی بخواهد به حریم او تجاوز کند یکی بخواهد طعمه را از دست او بگیرد یکی بخواهد چه‌کار بکند، این انسان در این عصر بَربَریت هم حیوان است.

الآن هم هستند همین بازی‌هایی که الآن هست یک نوع کشتی‌هایی که می‌گیرند و این کشتی‌ها منجر به مرگ می‌شود هیچ قانونی هم نیست که جلوی آن را بگیرد. مگر نیست این‌طور؟ الآن در کشورهای خارج بعضی از انواع این مسابقات منتهی

به مرگ می‌شود سی و پنج درصد به مرگ منتهی می‌شود و هیچ هم کسی نیست جلوی آن را بگیرد. حالا یا مرگ آنی پیدا می‌شود در همان محلّ مسابقه یا بعد یک هفته می‌میرد بالأخره می‌میرد دیگر، طرف زخمی شده یک کاری می‌کند، این‌طور نمی‌گذارد خلاصه چیز ...

یک وقت بود یک جایی بودم در ایران نبودم یک فیلمی تماشا کردم یک پنج دقیقه اصلًا نتوانستم بقیه‌ی آن را ببینم واقعاً یک حیوان به تمام معنا می‌توانیم بگوییم، یعنی ببر بگوییم صد رحمت به ببر، پلنگ بگوییم واقعا! صد رحمت به پلنگ، این چه اسمش را می‌شود گذاشت که انسان احساس بکند حریفش الآن در یک وضعیت نامناسب قرار دارد و بعد با آن وزن کذا چنان بر او فرود بیاید که در جا او بمیرد.

این اصلًا چه می‌شود انسان اسمش را بگذارد؟ صد رحمت به شیر و پلنگ، این چقدر واقعاً یک شخص باید از نقطه‌ی نظر انحطاط اخلاقی در ذلّت و در هبوط واقع بشود که بیاید تن به یک هم‌چنین مسائلی بدهد و قانون هم هست، الآن هیچ اشکالی ندارد. همین مسابقات بُکسِی که الآن در خارج

هست خب این‌ها همین حیوانیت است دیگر، بیایید این‌قدر به همدیگر بزنید تا بمیرید عجب یعنی چه؟ خب دوتا ضربه اگر توی مغز این بخورد خب می‌افتد می‌میرد دیگر، این شوخی ندارد خیلی از این‌ها مردند دیگر. بله؟

این‌ها همه ناشی از این است که بر این انسان جهل حاکم است نه عقل و آنچه که فعلا دنیا بر مدار او می‌گردد مدار جهل است. هم آن کسی که دارد این کار را انجام می‌دهد هم تماشاچیان که می‌آیند می‌نشینند و دست می‌زنند و تشویق می‌کنند آن‌ها هم عین همین هستند دیگر، حالا آن‌ها هم مثل این بشوند دستشان برسد همین کار را انجام می‌دهند، حالا نمی‌توانند، دست می‌زنند کف می‌زنند.

شما در تاریخ می‌خوانید که در قرون وُسطی، در میدان‌های شهرها، حُکام جائر یک جاهایی را درست می‌کردند که این اسیرانی که از سایر کشورها می‌گرفتند و از دشمن اسیر می‌کردند و در زندان می‌انداختند در آن میدان‌ها این‌ها را رها می‌کردند یک شیر هم وِل می‌کردند که بیاید این‌ها را بخورد و

شروع می‌کردند کیف می‌کردند یعنی خودشان و زن و بچّه‌اشان می‌آمدند می‌نشستند اعیان و اشراف و مردم به اینکه این شیر این را پاره پاره می‌کند لذّت می‌بردند؛ آن‌وقت می‌گفتیم عجب واقعاً آدم‌هایی بودند! چقدر حیوان بودند! چقدر، نه آقاجان همین الآن هم همین هستند اینی که الآن نشسته دارد این صحنه را تماشا می‌کند که این دارد او را می‌کشد خب او با آن قرون وسطایی چه فرقی کرد؟ چه فرقی کرد واقعا؟ مردن مردن است دیگر، اسباب و ادواتش فرق می‌کند.

پس بنابراین نه تنها بشر به واسطه قرن اتم و غیر اتم ترقّی کرده و رشد کرده خیلی هم بدتر شده است و خیلی پست‌تر شده و آمده این ابزار را به خدمت حیوانیت و اهواء نفسش گرفته است نه در خدمت عقل؛ این وسایط به خدمت عقل در نیامده است به خدمت نفس و شیطنت و حیوانیت و بهیمیت درآمده.

همان‌طوری‌که الآن دارید می‌بینید، همین روزها دارید می‌بینید، یک کشور زورگو می‌آید و می‌گوید فرض کنید که می‌خواهم به فلان جا حمله کنم برای

خاطر اینکه این فلان سلاح را دارد حالا بگذریم از اینکه همه‌ی این حرف‌ها کشک است و یک اهداف دیگری پشت قضیه است، نه! حالا ما ظاهر قضیه را می‌گیریم. شما واقعاً می‌خواهید سلاح مرگبار را از این بگیرید الآن کشور یهود سیصدتا از این سلاح‌های مرگبار دارد چرا سراغ این نمی‌روید؟ فلان کشور آن طرف، مگر هند ندارد؟ مگر پاکستان ندارد؟ مگر سایر جاها ندارند؟ حالا فقط از همه‌ی این‌ها این شده؟ و بعد هم حالا جای دیگر.

این چه است؟ چرا یک هم‌چنین مطلبی هست؟ چون غرور موجب شده است که عقل در صحنه، خودآرایی نکند زور و تکنیک و تکنولوژی به خدمت هوای نفس درآمده است نه به خدمت عقل دربیاید، نه به خدمت نفس از جهت روحانیت و نورانیت در بیاید، به خدمت نفس از جهت بهیمیت و از جهت حیوانیت درآمده است و همه را هم مبتلا می‌کند.

پس بنابراین، این قضیه هم بوده می‌گفتند خودش است مالک خودش است دلش می‌خواهد

خودش را به کشتن بدهد کاری نداریم. امّا اسلام این را نمی‌گویدها. اسلام چه می‌گوید؟ شعرش را بخوانید دیگر:

بنی آدم اعضای یکدیگرند ❊❊❊ که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار ❊❊❊ دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی ❊❊❊ نشاید که نامت نهند آدمی

جناب شیخ اجل این اشعار را از کلمات و فرمایشات پیغمبر اکرم صلّی‌اللَه علیه و آله و سلّم گرفته است که حضرت فرمودند: به این مضمون: إن بنی آدم کجَسَدٍ واحد، النّاس کجسدٍ واحد، اذا اشتَکی عضوٌ تَداعی مَعَهُ سایر الأعضاء فی السَّهرِ و الحُمّی؛[1] مردم مانند جسد واحد می‌مانند، جسد واحد، وقتی که یك عضوی درد بگیرد شما می‌بینید بدن تب کرد گوش درد می گیرد تمام بدن، ناخن پا هم درد می کند انگشت پا هم

[1] سعدی شیرازی.

تب می‌کند، این‌طور نیست که حالا این بگوید به من چه مربوط است؟ ما دو متر با هم فاصله داریم، این درد گرفته به من چه؟ چرا من اینجا گرمم بشود؟ نه! آن هم گرمش می‌شود تمام سلسله‌ی اعضاء و اعصاب و سلسله‌ی جهاز، همه حکم عضو واحد را دارند.

حضرت می‌فرمایند این منطق منطق اسلام است.

اینی که الآن دارند تو دنیا می‌گویند اسلام مال هزار و چهارصد سال پیش است یک قدری چشمشان را باز کنند و این عبارات را ببینند و ببینند که الآن دنیا در چه وضعیت اسفناکی دارد حرکت می‌کند؟ آن کشوری که خود را مهد تمدّن و آزادی می‌نامد قلدرانه آمده پا را به جلو گذاشته و می‌گوید هر نفس کشی اگر قدرت دارد جلو بیاید و کسی هم از عهده‌اش برنمی‌آید و بالأخره هم کار خودش را خواهد کرد ولی پیغمبر که این‌طور نمی‌کردند پیغمبر می‌فرماید همه‌ی مردم حکم واحدی را دارند.

که در اینجا خیلی بحث مفصّل است این جنگ‌ها دیگر بر اساس رأفت است، این دفاع‌ها همه بر اساس رأفت است، بر اساس دلسوزی است بر اساس آن

عرق حمیت و آن حالت اتّحاد و احساس وحدت در اصل وجود و بقاء وجود و استمرار وجود و کمالاتی که مترتّب بر این وجود است، بر این اساس است نه بر اساس کشورگشایی و کشورگیری که این دأب و دِیدَن اهل جهل و اهل ظلم و تعدّی است.[1]

این خب طبعا به این کیفیت، لذا کسی به انسان نمی‌تواند تعدّی کند اختیار انسان دست خودش است اینجا برود آنجا برود بدنش را به اینجا بکار بیندازد یا در آنجا بکار بیندازد قدمش را در اینجا بگذارد یا در آنجا بگذارد اختیارش دست انسان است.

حالا بر اساس این مبنایی که طرح شد ما به یک پلّه بالاتر از این مطلب می‌رسیم وقتی قرار بر این شد بر اینکه خدای متعال از این بدن به خود ما نزدیک‌تر باشد پس اختیار بدن دست که می‌افتد؟ دست خدا می‌افتد، ما دیگر هر کاری نمی‌توانیم بکنیم، ما هر کاری با بدن نمی‌توانیم بکنیم، ما نمی‌توانیم نقصی بر بدن وارد کنیم ما نمی‌توانیم کاری بکنیم که بدن

---

[1] مصدر از نور ملکوت فلسفه جهاد در اسلام و المیزان؟؟؟

مریض شود اگر عمداً عملی انجام بدهیم که بدن مریض شود کار حرام انجام داده‌ایم حرام است. دارویی بخوریم که این دارو برای ما مضرّ باشد حرام است، استعمال دخانیات بکنیم که این استعمال دخانیات برای بدن مضرّ است حرام است.

هر کس می‌گوید حلال است خودش هم برود جواب بدهد ما که می‌گوییم حرام است. انسان خودش را در یک وضعیتی قرار بدهد که یک صدمه‌ای به بدنش بخورد حرام است، این حرام است چرا؟ چون اختیار بدن دست ما نیست، اختیار دست دیگری است او می‌گوید باید بدنت را طبق شرایطی که در عهده و در توان توست در وضعیت صحّت و اعتدال مزاجی باید قرار بدهی، باید اطاعت کنی از این طرف این را می‌گوید از آن طرف می‌آید می‌گوید اگر جنگی بشود باید این بدن را در راه خدا فدا کنی، هم او را می‌گوید هم می‌آید این را می‌گوید حالا کسی می‌تواند بگوید نه من این کار را نمی‌کنم اگر بگوید نمی‌کنم و فرار از جنگ بکند این چه

است؟ فرار از زحف این در حکم کفر است[1] چرا؟ چون خدا می‌گوید مالک این بدن تو که نبودی، مالک این بدن تو نبودی مالک این بدن ما هستیم. همان‌طوری که تا به حال گفتیم آن را حفظش کن، الآن هم می‌گوییم فدایش کن!

درست است یا نه؟ اگر یک وقتی اشتباه کردیم بگویید درست است آقا! یعنی بگویید درست است اشتباه کردید. روی این جهت تمام قوانین اسلام

---

[1] ۲. الکافی (ط- الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۲۷۸: عَنْ عُبَیْدِ بْنِ زُرَارَةَ قَالَ: **سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السّلام عَنِ الْکَبَائِرِ فَقَالَ هُنَّ فِی کِتَابِ عَلِیٍّ علیه السّلام سَبْعٌ: الْکُفْرُ بِاللَّهِ وَ قَتْلُ النَّفْسِ وَ عُقُوقُ الْوَالِدَیْنِ وَ أَکْلُ الرِّبَا بَعْدَ الْبَیِّنَةِ وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ ظُلْماً وَ الْفِرَارُ مِنَ الزَّحْفِ وَ التَّعَرُّبُ بَعْدَ الْهِجْرَةِ قَالَ فَقُلْتُ فَهَذَا أَکْبَرُ الْمَعَاصِی ...**

تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ۳۷: و قال فی المجمع،: ... و قال فیه: الزحف الدنو قلیلا قلیلا، و التزاحف التدانی یقال: زحف یزحف زحفا و أزحفت للقوم إذا دنوت لقتالهم و ثبت لهم. قال اللیث الزحف جماعة یزحفون إلی عدو لهم بمرة و جمعه زحوف. انتهی.

ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص: ٤٦: و نیز در باره کلمه" زحف" می‌گوید: زحف به معنای نزدیک شدن به آرامی و آهسته آهسته است، و" تزاحف" به معنای نزدیک شدن دو چیز است به یکدیگر، مثلا وقتی گفته می‌شود:« زحف، یزحف، زحفاً» و یا گفته می‌شود:« ازحفت للقوم» معنایش این است که من برای اینکه با مردم بجنگم به ایشان نزدیک شده و در برابرشان استوار ایستادم، لیث می‌گوید:

زحف عبارت است از جماعتی که با هم یک دفعه به دشمن خود نزدیک شوند، و جمع آن زحوف است [۱].

دیگر توجیه می‌شود تمام این‌ها توجیه بردار است.

اینکه من خدمتتان عرض می‌کنم این‌ها مطالبی است که شکی در آن نیست، یک سر سوزن، روز قیامت می‌آیند از یک یک این‌ها سؤال می‌کنند. از یکی یکی این‌ها، می‌آیند از زبان سؤال می‌کنند، این زبان را در چه راهی به کار انداختی؟ با این زبانت چه گفتی؟ باید بیایی جواب بدهی.

به خدا بگویی که خب این زبان مال خودم بود دلم می‌خواست فحش بدهم دلم می‌خواست بخندم دلم می‌خواست استهزاء کنم دلم می‌خواست، نه نه! زبان مال تو نبود زبان مال تو نبود، این گوش خودت را به چه واداشتی؟ به شنیدن هر حرف لغوی؟ به شنیدن حرامی؟ به شنیدن غیبتی؟ به شنیدن تهمتی؟ خیلی کار سخت است آقایان ها، واقعاً انسان دیگر بدنش می‌لرزد یا باید این حرف‌ها را نپذیرد، صاف بگوید نه خیر آقا! این حرف‌ها دروغ است خداحافظ شما، یا اگر این حرف‌ها را می‌پذیریم.

دیگر از امشب باید مواظب باشیم، ما مالک بدنمان دیگر نیستیم، این گوشَت را به چه واداشتی؟

هیچی همین‌طور آمدیم نشستیم، بیکار بودیم صدای موسیقی می‌آمد ما هم گوش دادیم و یک خورده هم کیف کردیم و این حرف‌ها، غلط کردی، نشستیم یک نفر دارد غیبت می‌کند ما هم گفتیم ببینیم چه می‌گوید؟ بیخود کردی! نشستیم دیدیم یک نفر دارد به یک کس دیگری تهمت می‌زند ما هم گوش دادیم ببینیم چه می‌گوید چرا؟ به تو چه ربطی دارد؟ نشستیم دیدیم یک شخصی دارد نمّامی می‌کند ما هم گوشمان را در همانجا بکار انداختیم، حقّ نداشتی! نه حقّ نداشتی، پایت را، دستت را، چشمت را، مغزت را، قلبت را، یک به یک، روز قیامت آیه‌ی قران است يوْمَ تَشْهَدُ عَلَيهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيدِيهِمْ[1] دست آن‌ها می‌آید شهادت می‌دهد، زبان آن‌ها می‌آید، خدایا این در روز قیامت در تاریخ فلان این کلام خلاف را گفت تَشْهَدُ عَلَيهِمْ، بر علیه آنها، می‌گویند عجب ای نابکار تو [توی] دهان من بودی حالا داری بر علیه من شکایت [می‌کنی؟] تو مال من بودی اینی که الآن دارد ....، یعنی خود انسان انگار دارد بر علیه

---

[1] سوره نور (٢٤) آیه ٢٤.

خود انسان شهادت می‌دهد، تو هفتاد سال توی دهان من بودی حالا داری بر علیه من شهادت می‌دهی؟ می‌گوید نه! خیال می‌کردی مال تو هستم، قالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كلَّ شَيءٍ[1] خدا ما را به نطق انداخته است»، آن موقعی که تو داشتی از من، غیبت فلان کس را می‌کردی همان موقع من داشتم به تو می‌گفتم ای بیچاره چرا داری از من این عمل را می‌کشی؟ چرا داری از من این فعل را می‌کشی؟ ولی تو در خواب غفلت فرو رفته بودی تو نمی‌فهمیدی که با این صحتبی که الآن داری از من می‌کشی چه آتش و چه مصیبتی را برای خودت می‌خری؟ حالا بیا تماشا کن. می‌گویم عجب! این زبانی که یک وقتی توی دهان من بود الآن این زبان من چه آتشی را در مقابل من به وجود آورده؟ این چشمی که در سر من بود چه آتشی را به وجود آورده است؟ این گوشی که در سر من بود چه آتشی را؟ یک یک اعضاء و جوارح، چه آتشی را؟ دست چه آتشی؟ مغز چه آتشی را؟ حال همه این‌ها دیگر ....

---

[1] ۱. سوره فصلت (٤١) آیه ٢١.

لا يسْئَلُ عَمَّا يفْعَلُ وَ هُمْ يسْئَلُونَ[1] از آنچه که او می‌کند کسی از او سؤال نمی‌کند ولی غیر از او همه مسئولند. همه مسئول هستند، در قیامت می‌آید می‌پرسد. وَ إِذَا الْمَوْؤُدَةُ سُئِلَتْ بِأَي ذَنْبٍ قُتِلَتْ[2] وقتی که از بچّه‌ی دفن شده، در خاک پنهان شده، از او سؤال می‌کنند به چه گناهی تو را در خاک کردند؟ به چه حقّی تو را در خاک کردند؟ باید پدر بیاید جواب بدهد، خدا می‌گوید که به چه ...؟

همین بچّه در روز قیامت، می‌گوید خدایا این پدر مرا در خاک کرد و مرا از رسیدن به کمالات محروم کرد، تو مرا در این دنیا به وجود آوردی که به واسطه حیات در دنیا به کمالاتی برسم و این مرا محروم کرد و مرد باید جواب بدهد به چه حقّی؟ برای چه این کار را کردی؟ چرا این کار را کردی؟ تو که می‌خواستی این را دفن کنی از اول چرا رفتی ازدواج کردی؟ تو غلط کردی ازدواج کنی که حالا بیایی دفنش کنی، تو بیخود کردی آمدی نکاح کردی که حالا بیایی این را زنده به گورش کنی، هان؟ تو

---

[1] ۲. سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲۳.

[2] ۳. سوره تکویر (۸۱) آیات ۸ و ۹.

می‌آیی یک موجودی را درست می‌کنی بعداً برمی‌داری این را زنده به گور می‌کنی؟ تو می‌آیی یک مسئولیتی را می‌پذیری بعدا این وضع را به وجود می‌آوری؟ این اوضاع را به وجود می‌آوری؟ نه.

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه یادم است در یک جریانی با یکی از آقایانِ علماء، صحبتی داشتند در همین ساله ای آخر عمرشان در مشهد، او به ایشان گفت چرا شما راجع به فلان مسئله نظر نمی‌دهید؟ و مطلب را بیان نمی‌کنید؟ ایشان فرمودند، من تا وقتی هستم که خون از دماغ کسی نیاید و الّا دیگر نیستم.

خیلی قضیه، قضیه‌ی مشکلی است، خیلی قضیه قضیه‌ی حسّاسی است، حالا دیگر انسان خودش باید جواب بدهد خودش باید پاسخ بدهد، انسان می‌گوید نمی‌دانم. بله؟ چرا قضیه این‌طور است؟ چون خدا مالک است، وقتی که خدا مالک شد، دیگر ما حقّ نداریم هر کاری دلمان می‌خواهد انجام بدهیم؛ یک به یک از ما سؤال می‌کنند. امشب چرا آنجا رفتی؟ فردا چرا آنجا رفتی؟ چرا در آنجا قدم

گذاشتی؟ چرا او را دیدی؟ چرا او را شنیدی؟ چرا این صحبت را کردی؟ چرا آن کار را کردی؟ یک دانه یک دانه، هیچ، یک دانه هم از لای درز نمی‌رود، یک دانه نمی‌رود، یک صفحه‌ی از پرونده هم قایم نمی‌شود، مخفی نمی‌شود چنان این پرونده ورق‌هایش دقیق، دقیق و محکم و متقن که هیچ دستگاهی در دنیا، چه آنچه که بوده و آنچه که خواهد آمد امکان ندارد به این دقّت این پرونده‌ها و این فایل‌ها و این کاغذها را، همه را در جای خودش، این حرف که مال این فایل است مال اینجاست نمی‌گذارد توی آن یکی، آن مال آن، آن مال آن، روز قیامت همه را می‌آورند یکی یکی باز می‌کنند، یکی یکی می‌آیند باز می‌کنند كفى بِنَفْسِك الْيوْمَ عَلَيك حَسِيباً[1] خدا می‌گوید نگاه کن به کتاب اعمالت، دیگر خودت حساب خودت را برس کفی بنفسک، دیگر نیاز نیست ما بیاییم بگوییم، خودت نگاه کن، كفى بِنَفْسِك الْيوْمَ عَلَيك حَسِيباً خودت بیا حسیب خودت باش»، آن‌وقت انسان سرش را می‌اندازد پایین، چه

---

[1] سوره اسراء (۱۷) آیه ۱٤.

بگوید به خدا؟ واقعاً چه بگوید؟ خب حالا دیگر بیش از این راجع به این قضیه ما دیگر ادامه ندهیم که از خود مطلب دور می‌افتیم.

پس بنابراین خدای متعال که از خود ما به ما نزدیك‌تر است، به این دلیل عقلی، مالك ما خواهد بود، و ملکیت او بر ملکیت ما تقدّم طبعی دارد و تقدّم رتبی دارد، همان‌طور که تقدّم علّت بر معلول تقدم طبعی دارد منبع علت به لحاظ و حیثیت علیت مقدم بر معلول است و تقدّم آن رتبتاً است، یعنی رتبه‌ی او مقدّم بر این رتبه است. حالا با توجه به این مسئله، چه مسافتی انسان بین خود و بین خدا دارد؟ هیچ، صفر، مسافت بین انسان و خدا صفر است. صفر، مسافتی نیست یعنی خدا در فاصله‌ایی قرار نگرفته که انسان بخواهد به او حرکت کند، به سمت او بخواهد حرکت کند، فاصله صفر، از صفر باید شروع کند و به صفر هم باید ختم بشود فاصله‌ای نیست چون همین که می‌خواهد حرکت کند، همین که می‌خواهد فکرش را به کار بیندازد قبل از اینکه می‌خواهد فکرش را به کار بیندازد

او حضور دارد دیگر انسان کجا می‌خواهد برود؟ پس چرا امام سجّاد می‌فرمایند قریب المسافه؟ امام سجّاد می‌فرمایند نه! مسافت است امّا مسافت نزدیك است مسافت هست جواب این مسئله چه است؟ عبارت بعدی حضرت این مشکل را حلّ می‌کند که حضرت می‌فرماید: وأنّك لا تَحتَجِبُ عن خَلقِك الّا أن تَحجُبَهم الأعمال دونك» تو خود را از خلق پنهان و مخفی نکردی اعمال ما باعث شده است که تو مخفی باشی.

ها! اینجا داریم به مسئله می‌رسیم و آن این است که ارتباط بین انسان و پرودگار و ارتباط بین پروردگار و انسان در دو مرحله توجیه می‌شود:

ارتباط اول ارتباط ربوبی است نسبت به مربوب، ارتباط ربّ است نسبت به بنده، ارتباط پروردگار است نسبت به ما، خورشید وقتی طلوع می‌کند نورش بر همه‌ی عالم می‌تابد بر همه‌ی عالم می‌تابد. شما سرتان را بلند کنید خورشید را می‌بینید می‌بینید خورشید بر شما مسلّط است، بر شما نور انداخته است، گرمای خودش را بر همه پراکنده کرده است. امّا اگر شما بخواهید به سمت خورشید بروید به

همین راحتی است؟ نه، او از نقطه‌ی نظر گرما بر شما مسلّط است اما شما نسبت به او دور هستید باید سال‌ها راه طی کنید آن هم نه این‌طوری، چند کیلومتر است؟ ظاهرا هشت دقیقه و سیزده ثانیه نوری، ضرب در سیصد بکنید ببینید چقدر می‌شود؟ این مسافت را باید چه کار بکنید؟ شما باید مسافت را طی بکنید اما او چی؟ نه! فورا اشراف دارد.

مسافتی را که امام سجّاد علیه السّلام در اینجا نسبت به بین عبد و بین ربّ، بین بنده و بین پروردگار، آن مسافت را در نظر می‌گیرند مسافت معرفت است و عبور از نفس و حجب نفسانیه و رسیدن به مقام پروردگار، مقام معرفت، این مسافت است امّا از نقطه‌ی نظر توجّه و از نقطه‌ی نظر التفات، هر وقت و در هر ساعت و در هر لحظه بنده بگوید یا ربّ او می‌گوید لبّیک، این‌طور نیست که فرض کنید که مثل سابق که بود، تلفن وقتی که می‌کردند نمی‌دانم سیم‌ها چطور بود؟ مثلا الآن که می‌گفتند سلام او یک دقیقه بعد می‌رسید صدایش آن شهر یا مثلا فرض کنید که به خاطر همان کندی و بطیء آن

به اصطلاح چیز، الآن هم شده است دیگر، شما وقتی که بعضی از کشورها هستند که ارتباطاتشان همچین خیلی ارتباطات به اصطلاح چیزی نیست وقتی که انسان صحبت می‌کند می‌بیند که حرف که می‌زند می‌بیند بعد از چند ثانیه یک‌دفعه مثل اینکه صدا رسید به او، او هم همین‌طوری، گاهی اوقات توی همدیگر می‌رود و خلاصه از وسط حرف آن یکی، این به خاطر اینکه این وسایطی که رله می‌کنند این صحبت را، این وسایط وسایط جدیدی نیستند خیلی سریع نمی‌توانند این‌ها رد و بدل کنند، امّا انسان نه! به محض اینکه بگوید ای خدا! نگفته ای خدا، می‌بیند او می‌گوید لبّیک چرا او می‌گوید لبّیک؟ چون مشرف است.

او هم بغل آدم ایستاده است نه اینکه بغل ایستاده یعنی نزدیک‌تر از این، این تشبیه است یعنی همین که قلب متمایل به سمت مبدأ می‌شود همین تمایلش عبارتست از توجّه مبدأ نسبت به او، هیچ فاصله در آن نمی‌افتد در هر وقتی از اوقات در اسلام انسان می‌تواند دعا کند در هر وقتی از اوقات می‌تواند نماز بخواند.

این اختصاص به اسلام داردها، مسیحیت این‌طور نسیتند مسیحی‌ها فقط یک روز دارند آن هم روز شنبه، آن هم صبح تا ظهر، دیگر ظهر که می‌شود می‌روند و از همه‌ی گناهان یک هفته پاک می‌شوند یک خورده می‌دهند و چند دلاری و خلاصه یک مقداری تخفیف می‌گیرند و خلاصه با هم مصالحه می‌کنند و آن جهنّم را می‌خرد و او هم بهشت را می‌فروشد آن هم چه می‌کند و فلان و خلاصه ظهر که از کلیسا می‌آیند بیرون مانند اینکه از مادر متولّد شدند، هیچ گناهی، یک ذرّه گناهی دیگر در وجود این‌ها نیست روز از نو روزی از نو، تا هفته دیگر حال خدا بزرگ است.

این‌ها فقط هفته‌ای یک روز آن هم نصف روز، همین می‌روند و یک کارهایی انجام می‌دهند، یک خورده شعر می‌خوانند و یک خورده موسیقی می‌زنند و یک چیزهایی می‌گویند فلان و آمین می‌گویند و کارهایی می‌کنند یک کارهایی می‌کنند درمی‌آیند، این کار چی؟ مسیحیت.

ولی اسلام چی؟ نه! اسلام همین الآن می‌خواهی

به خدا توجّه کنی، همین الآن وضو بگیر بلند شو نماز بخوان، یک ساعت دیگر می‌خواهی انجام دهی باز است، در باز است، نصف شب می‌خواهی این کار را بکنی در باز است، قبل از اذان می‌خواهی این کار را بکنی در باز است. ظهر می‌خواهی این کار را بکنی در باز است. تمام اوقات شبانه روز برای رجوع به خدا در باز است تمام اوقات شبانه روز برای توبه و انابه در باز است. هر وقت خواستی، و یک لحظه به تأخیر نینداز که سرت کلاه می‌رود، یک لحظه، نگو خب حالا من این گناه را کردم حالا فردا می‌بینم او را، هفته‌ای دیگر می‌بینم می‌روم از او فرض بکنید حلالیت می‌طلبم، نه آقا تا هفته‌ی دیگر شاید مُردی، همان الآن بلند شو، همان موقع، اگر می‌بینی برادر ایمانی خودت را ناراحت کردی.

اگر یک وقت غیبتی کردی، ولی این غیبت به گوشش نرسیده است صدایش را هم درنیاور. مردم چه می‌گویند؟ عوام می‌گویند اگر غیبت کردی برو حلالیت بطلب ولی این خلاف است. نه نه این کار را هیچ وقت نکنید اصلًا غیبت نکنید من نمی‌گویم

بکنید. غیبت حرام است و اشدّ من الزّناست[1] گناه او، ولی اگر چنانچه انسان مرتکب این خطا شد و می‌داند که به گوش او نرسیده است، به گوش آن شخص مغتاب نرسیده است، کسی که غیبت او شده است، یک وقت نرود به او بگوید، نه در دلش توبه کند که دیگر این کار را نکند خداند او را می‌بخشد.

چون اظهار گناه و اظهار غیبت، خودش یک اثر سوء به وجود می‌آورد و آن حس ظنّ برادر ایمانی را نسبت به همدیگر کم می‌کند. اگر من ندانم شما غیبت مرا کردی خب من نسبت به شما حالتی ندارم دیگر، هان؟ مثل سابق با همان صفا و صمیمیت برخورد می‌کنم اگر ندانم، نمی‌دانم، شما هم یک حرفی زدید از من یک جا و بعد هم مسئله تمام شده است می‌گویید آقا یک وقتی جایی نگو ما یک اشتباهی کردیم یک غلطی کردیم و فلان تمام شد. حالا اگر شما بیایی به من بگویی، آقا در فلان مجلس ببخشیدها! ما یک غیبت شما را کردیم، این و این را گفتیم! خب من تا عمر دارم دیگر این یادم نمی‌رود.

---

[1] الخصال، ج ۱، ص ۶۳.

یادم نمی‌رود.

لذا انسان نباید بگوید، ولی اگر این غیبت به گوش او رسید دیگر انسان باید بلند شود برود از او حلالیت بطلبد، رسیده دیگر، وقتی رسیده دیگر کارش نمی‌شود کرد. باید برود و به هر نحوی او را راضی کند و آن آثار سوء این مسئله را باید برطرف کند، اثر سوء دارد.[1]

حال این عملی را که انسان انجام می‌دهد که این عمل عبارتست از توجّه، این توجه عبارتست از حضور، یعنی انسان در نزد پروردگار حضور دارد و هر وقت که بخواهد می‌تواند این را تدارک کند. هر وقتی.

حرّ بن یزید ریاحی کی بود؟ کسی بود که تمام جریان کربلا زیر سر این مرد بود. اگر این نمی‌گذاشت امام حسین این‌طور بشود امام حسین رفته بودند بطرف یمن دیگر، اصلا کربلایی دیگر در کار نبود وقتی که در روز عاشورا آمد و دید مسئله جدّی است، دید، نه قضیه جدّی است حالا خیال

---

[1] ۲. مطلع انوار، ج ٤، ص ٤١٠: کلام شیخ انصاری راجع به موضوع غیبت و کفّاره غیبت.

می‌کرد که یک قسم دیگر است خب نفسش خوب بود نفسش خوب بود نفسش صاف بود این دنیا و تعلّقات و زرق و برق و این‌ها یک قدری او را گرفتار کرده بود اما آن صفای خودش از بین نرفته بود، دید مسئله شوخی نیست آقا! یک طرف قضیه پسر پیغمر است او را می‌خواهند بکشند! آبنبات و حلوا نیست. آمد پیش عمر سعد گفت چه‌کار می‌خواهی بکنی؟ گفت کاری می‌کنم که کمترش این باشد که سرها جدا بشود، چه‌کار می‌خواهم بکنم؟ بیکار نبودیم که سی هزارتا لشکر را برداشتیم آوردیم اینجا! یا باید تسلیم یزید و عبیدالله بشود همین‌طوری دستش را می‌بندیم می‌رویم آنجا عین اسیر در جلو عبیداللَه نگه می‌داریم؛ نه اینکه عبیداللَه بیاید برای امام حسین طاق نصرت بیاندازد و گوسفند قربانی کند! نه! مثل اسیر دستش را می‌بندیم همان‌طوری که در جنگ بدر همین کار را مسلمان‌ها با آن‌ها کردند و پیغمبر آمد و گفت:

اذهبوا انتم الطلقاء؛ بلند شوید بروید پی کارتان.[1]

همین‌طوری دستش را می‌بندیم می‌رویم جلوی عبیدالله بایستد، او خواست ببخشد ببخشد، نخواست نبخشد، این‌طوری ...

این‌ها خیال کردند امام حسین مثل این مردم فرومایه دنیاست! گفت نه قضیه جدّی است مسئله جدّی است دید نه اینجا دیگر قضیه شوخی نیست و آمد پیش امام حسین، آمد به آن حضرت گفت که من می‌توانم توبه کنم؟ هل لی مِن توبةٍ می‌توانم توبه کنم؟[2]

---

[1] ۱. إعلام الورى بأعلام الهدى (ط- القديمة)، ص ۱۱۲: ... ثُمَّ قَال: **أَلَا لَبِئْسَ جِيرَانُ النَّبِيِّ كُنْتُمْ لَقَدْ كَذَّبْتُمْ وَ طَرَدْتُمْ وَ أَخْرَجْتُمْ وَ فَلَلْتُمْ ثُمَّ مَا رَضِيتُمْ حَتَّى جِئْتُمُونِي فِي بِلَادِي فَقَاتَلْتُمُونِي فَاذْهَبُوا فَأَنْتُمُ الطُّلَقَاءُ. فَخَرَجَ الْقَوْمُ كَأَنَّمَا أُنْشِرُوا مِنَ الْقُبُورِ وَ دَخَلُوا فِي الْإِسْلَام.**

[2] ۲. بحار الأنوار (ط- بيروت)، ج ٤٤، ص ۳۱۹: ... **قَالَ فَضَرَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَرَسَهُ وَ جَازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ ع وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ نَعَمْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ائْذَنْ لِي فَأُقَاتِلَ عَنْكَ فَأَذِنَ لَه.**

حضرت در اینجا چه می‌گویند؟ حضرت مظهر رحمت و عطوفت پروردگار است. حضرت که در اینجا نگاه نمی‌کند این چه کرده، حضرت نگاه می‌کند به موقعیت فعلی! الآن چه می‌کند؟ نه اینکه قبلا چه کرده است؟ ما نه! این‌طوری کردی صبر کن پدرت را درمی‌آورم. همین‌طور توبه، این‌که نشد کار، امام حسین که این نیست. نه اینکه باور نکند، نه اینکه باور نکند عظمت و آن سنگینی گناه خودش آمده بود و نمی‌گذاشت این واقعیت برایش مجسّم بشود خیلی کار بزرگی کرده است خیلی آقا ...

آقا انسان یک حیوانی را بیخود بیندازد، به هلاکت بیندازد تا یک عمر که دارد از سرش نمی‌رود کنار، انسان یک کاری را انجام بدهد که یک نفر به هلاکت بیفتد تا عمر دارد این از فکرش نمی‌رود بیرون مگر حیوان باشد حالا یکی بیاید و تصوّر قضیه را بکنید یک نفر بیاید پسر پیغمبر را با زن و بچّه و اصحاب و این‌ها در محاصره قرار بدهد بیاورد بیندازد توی تله، توی دام و عاقبت کار هم دو سه ساعت دیگر معلوم است دیگر چه خواهد شد. این

چه غوغایی دیگر باید در نفسش بگذرد؟ چه جهنّمی بیاید در این نفس به پا بشود برای این عملی که انجام داده؟ و اصلًا نمی‌تواند بیاید یعنی اصلًا پای آمدن ندارد.

یعنی انسان آن حال حرّ را بخواهد تصوّر بکند باید خودش را ببرد در آن واقعه و در آن وضعیت اگر بتواند و خودش را جای او قرار بدهد و آن‌وقت ببیند آیا اصلًا می‌تواند؟ دیگر رو دارد به امام حسین برگردد یا نه؟ ولی از آن طرف دریای رحمت پروردگار، اقیانوس بیکران غفران پروردگار و رحمت پروردگار چه است؟ در کنارش است. امام حسین کی است؟ امام حسین مظهر خداست دیگر، می‌گوید تو که الآن توبه کردی انگار عملی را انجام ندادی هیچ کاری را انجام ندادی.

و خیال نکنید امام حسین با او شوخی می‌کرد و می‌خواست حالا مثلا یک قسمی با او مماشات کند که دلش را نشکند اصلًا در نفس امام حسین غیر از این نبود.

آخر یک وقتی انسان حالا جلوی دیگران جور دیگری مطلب را عنوان می‌کند جور دیگری مطرح

می‌کند، نه آقا اشکال ندارد این حرف‌ها چه است؟ مسئله‌ایی نیست چیزی نیست ولی توی دلش می‌گوید فلان شده تو پدر ما را درآوردی تو چه کار کردی، تو فلان کردی، اما امام حسین در دلش صفر بود هیچ هیچ، نه تنها امام حسین حضرت زینب هم همین، حضرت زینب هم همین‌طور. حالا حرّ می‌گوید من با امام حسین طرف هستم این زن و بچّه را چه‌کار کنیم خب این‌ها که امام حسین، می‌بیند نه! حضرت زینب هم آمده او هم همین‌طور است، اصلًا انگار نه انگار، اصلًا واقعاً این‌ها ... واقعاً انسان در حیرت می‌ماند که چه خانواده‌ای بودند؟ یعنی در چه مرتبه از مراتب کمال و مراتب شهود و مراتب فعلیت این‌ها قرار گرفته بودند که یک بشر نمی‌تواند کارهای آن‌ها را در درونش هضم کند و در مقیاس و در ملاکی بخواهد قرار بدهد! نمی‌تواند اصلًا، این کار را نمی‌تواند انسان انجام بدهد. که یک نفر آمده باعث کشتن خودش و زن و بچّه و اصحاب، همه‌اش شده حالا که آمده می‌گویند هیچی به هیچی اصلًا هیچی به هیچی، هیچی بفرما خوش آمدید، هیچی

چرا؟ چون درست آمده، شرط این است.

این عبارت امام سجّاد الّا أن تحجُبهم الأعمالُ در اینجا دارد کم‌کم معنای خودش را پیدا می‌کند حُر چه آمد؟ درست آمد، حالا که درست آمد حالا می‌شود چی؟ قریب المسافة یعنی وقتی که می‌خواهد حرکت کند بسوی امام حسین باید اول درون خود را پاك کند وقتی درون را پاك کرد آن‌وقت مسافت چه می‌شود؟ نزدیك، سلام علیکم، بَه سلام علیکم خوش آمدی تا حالا کجا بودی؟ امام حسین هم یك خورده شوخ بود لابد یك خورده با او شوخی هم کرده، تا حالا کجا بودی؟ بابا داشتیم دنبالت می‌گشتیم چرا آن طرفی بودی؟ می‌آمدی اینجا فلان و این حرف‌ها اصلًا یك قسمی است که اصلًا می‌گوید مگر من کاری هم کردم؟ یعنی هم‌چنین مسئله را بر ...

این‌ها کار این‌هاست ها، یعنی اینکه می‌گوییم مزاح هم تقریبا نمی‌کنم کار این‌ها این‌طوری است این‌قدر این‌ها بزرگ هستند، این قدر بزرگوارند این‌قدر بزرگ هستند که بزرگی لفظی نیست که بر این قامت قرار بگیرد بزرگواری کلمه‌ای نیست که

بتواند حقّ معنا را ادا کند اصلا، طوری برخورد می‌کنند خود انسان هم به شک می‌افتد مگر من کاری کردم؟ این حرکت حرکت چه است؟ حرکت قریب المسافه‌ای است. حضرت امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرمایند دارد وقت می‌گذرد ظاهرا دیگر دارد مطلب به درازا می‌کشد و مسئله همین‌طور ماند.

حضرت می‌خواهند این را بفرمایند که وقتی می‌خواهی حرکت کنی به سمت او، چه نحوه باید حرکت کنی؟ اگر طبق قوانین مسافرت و طی مسافت به راه افتادی آن‌وقت خدا را در کنار خودت نزدیک می‌بینی، آن‌وقت این حرکت حرکتی است که تو را زود به مطلوب می‌رساند. مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: وقتی طیب را گرفتند ...

طیب کی بود؟ یک آدمی بود که هر کاری که به نظر شما می‌رسد کرده بود، یک بابا شمل، در طهران که پاتوق‌دار قهوه خانه‌دار و چه چی دار و فلان و خیلی، امّا ارادت و اخلاصش هم به امام حسین سر جایش بود، مثل این بابا شمل‌ها، صد رحمت به این‌ها تا بله طور دیگر، روز عاشورا روز تاسوعا

دستجات داشت و فلان داشت و خیلی ... ولی خب دیگر خلاصه بساطش هم، بزمش هم به راه بود.

خلاصه، در این جریان پانزده خرداد آمدند ایشان را گرفتند گفتند که خب کی به تو گفت این کار را بکن؟ گفت کسی به من نگفت خودم کردم، برای چه کردی؟ من دیدم مرجع تقلید دارد می‌گوید مردم بیایند بیرون و چه کنید، ما هم آمدیم بیرون و ما هم یاری کردیم خب آدم معروفی بود گفتند پول نگرفتی؟ گفت نه، گفتند باید بگویی گرفتم گفت نه من دروغ نمی‌گویم ما دروغ نمی‌گوییم، ما که پول نگرفتیم چرا بگوییم گرفتیم، گفتند می‌زنیمت چه می‌کنیم گفت: هر کاری می‌کنید بکنید دیگر کم‌کم مسئله را بردند بالا تا بعد گفتند اعدامت می‌کنیم، گفت: بکنید، این دارد چه کار می‌کند؟ دارد هی مسافت را کم می‌کند هی دارد به آن نقطه‌ی صفر و نقطه‌ی وحدت دارد خودش را نزدیک می‌کند آمدند شکنجه‌اش کردند، واقعاً شکنجه‌اش کردند این بنده‌ی خدا را، و در تمام این مدّت گفتند باید بگویی من پول گرفتم این کار را کردم، گفت: من نگرفتم و به سید هم تهمت نمی‌زنم.

این صفایش آمد نجاتش داد بالأخره اعدامش کردند. مرحوم آقا می‌فرمودند: طیب در آن مدّتی که در زندان بود راهش را طی کرد چرا؟ به خاطر اینکه آمد و این حجاب‌ها را یکی یکی کنار گذاشت. می‌گیرند، می‌زنند، هی می‌گوید بگذار بگویم، نه از آن‌طرف وجدان چرا بگویی؟ چرا بگویی؟ دوباره یک کتک دیگر، یک شکنجه، بگویم، موقعیت، فلان، فلان، چه می‌کنیم، بچّه‌هایت را چه می‌کنیم، نمی‌دانم عقار، زمین آن عمر سعد بدبخت بود که برداشت آمد حضرت به او گفتند، گفت زمین من را می‌گیرند حضرت فرمود: من از زمین‌های مدینه یکی به تو می‌دهم.

جدّی، واقعاً انسان یعنی واقعاً انسان ... خیلی باید ما خلاصه هم بترسیم هم باید امیدوار باشیم. بترسیم از اینکه می‌بینیم خلاصه خیلی خطر زیاد است مسئله این‌طور نیست، امیدوار هم باشیم که به رحمت خدا، آخر انسان باید به چه بدبختی مبتلا شود، به چه مصیبتی باید مبتلا بشود که خدا این عقل را از او بگیرد؟ این عقل را ازش بگیرد؟ این عقل

دوتا دوتا چهار تا بگوید دوتا دوتا هفت‌تا، می‌گوید، دوتا دوتا می‌شود هفت‌تا، دوتا دوتا می‌شود سه‌تا خب یکی فرض کنید او، یکی هم فرض بکنید طیب، یکی هم این دیگر، هر دو هم عنوان‌دار، هر دو هم چه؟ هر دو هم صاحب مکنت و فلان هر دو هم آدم دیگر، هر دو هم آدم بودند دیگر، دو نفر آدم بودند. این را می‌آیند این‌طور می‌زنند و فلان می‌کنند بعد هم اعدام می‌کنند می‌گوید نه، تا آخر می‌ایستد می‌گوید نه.

این دارد چه کار می‌کند؟ این دارد مسافت را هی دارد کم می‌کند هی دارد کم می‌کند با آن صدقش یکی یکی حجاب‌ها را می‌کند. لذا ایشان می‌فرمودند: در آن مدّتی که بود حجاب‌ها از جلویش کنار رفته بود.

و خودشان اغلب اوقات که من خودم با ایشان مشرّف می‌شدم در آن موقع به حضرت عبدالعظیم، زیارت حضرت عبدالعظیم را یادتان نرود ها، حضرت عبدالعظیم کم شخصیتی نیست. امام هادی علیه‌السّلام امام علی النّقی فرمودند: مَن زارَ عَبد العظیم

برِی کمن زار الحسین بکربلا؛[1] وقتی که راوی آمد خدمت حضرت، و راوی گفتش که یا بن رسول اللَه من نمی‌توانم به کربلا بروم چه کنم که ثواب زیارت امام حسین نصیبم بشود؟ حضرت فرمودند مگر شما عبدالعظیم را ندارید؟ مگر ندارید؟ بعد فرمودند کسی که حضرت عبدالعظیم را زیارت کند مانند کسی است که جدّ من حسین را در کربلا زیارت کرده است؛ روایت موثّق و هیچ قابل شبهه نیست.

در اول هر ماهی مرحوم آقا رضوان اللَه علیه وقتی که طهران بودند به زیارت حضرت عبدالعظیم می‌رفتند رفقا هم که هر وقت می‌روند طهران اگر برایشان مقدور است زیارت حضرت عبدالعظیم فوت نشود از آن‌ها خب، بگوییم یا نگوییم؟ ساعت

---

[1] کامل الزیارات، ص ٣٢٤: **عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الرَّيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ع فَقَالَ أَيْنَ كُنْتَ فَقُلْتُ زُرْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع فَقَالَ أَمَا إِنَّكَ لَوْ زُرْتَ قَبْرَ عَبْدِ الْعَظِيمِ عِنْدَكُمْ لَكُنْتَ كَمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ ع.**

تقریبا نه و نیم است شما بگویید چه کار کنیم؟ دیگر رفقا خسته شدند بگویید خسته شدیم نگویید نه، دیگر ما بتوانیم دیگر چیزش کنیم، این عمل موجب می‌شود که راه خودش را در عرض چند روز طی کند، در عرض چند روز، این راه را طی کند و بیاید جلو.

إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد در کیفیت حرکت و کیفیت طی کردن راه که به چه نحو انسان باید این مسیر را طی بکند تا اینکه بتواند مسافت بین خود و خدا را نزدیک کند، إن‌شاءاللَه در جلسه یا جلسات بعد مطالبی خدمت رفقا با آن عقل ناقص و در سعه‌ی محدود خودمان عرض می‌کنیم.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد